

الشمس والارض

بسم ربنا العلى الاعلى

الباب المذكور في بيان ان اجسادنا لن يصلوا الى شاطئ
بحر العرفان الا بالانقطاع الصرف عن كل من في السموات
والارض قدسوا نفوسكم يا اهل الارض لعل تصلون الى المقام الذي
قدز الله لكم وتدخلن في سرادق حبه الله في سما الجنان
مرفوعا جوهر اين باب انكم سالكين سبيل ايمان و طمانين
كادس ايقان بايد نفوس خود را از جميع شوائب سر ضنيه
پاك و تعدس نمايند يعني كوشش را از استماع اقوال و

Arab. 3300

از طوایف متعلقه بسجرات جلال و روح از تعلق با سبأ
ظاهره و چشم را از ملاحظه کلمات فانیه و متوکلین علی الله و
توسلین الیه سالک شوند تا آنکه قابل تجلیات اشراق
شموس علم و عرفان الهی و محل ظهورات فیوضات غیب
ناشایی گردند زیرا اگر عبد بخوابد احوال و اعمال و
فعلات عباد را از عالم و جاهل میدان معرفت حق
و اولیای او قرار دهد هرگز برضوان معرفت رب الهی
داخل نشود و بیون علم و حکمت سلطان احدیت فائز گردد
و هرگز به منزل بقا نرسد و از جام قرب و رضامزدی
نبرد و ناظر بایام قبل شوید که چه شد مردم از احوالی و ادائیگی
همیشه منتظر ظهورات احدیه در میان کل و سیمیه بودند
بعینی که در جمیع اوقات و اوان ترصد و منتظر و دعا و تضرع
مینمودند که شاید نسیم رحمت الهیه بوزیدن آید و جمال خود
از سدوق غیب بفرصه ظهورت قدم گذارد و چون
ابواب غایت مفتوح میگردد و غلام کرم متفتح

و شمس غیب از افق قدرت ظاهر شد جمیع کذیب مضمون
 و از آثار او که عین لقا و اله است احقر از محبتند خایه
 تفصیل آن در جمیع کتب سماویه مذکور و مستطورات است
 قدری تامل نماید که سبب اعتراض ناسس بعد از طلب
 و امان ایشان چه بود و قسمی هم اعتراض نمودند که زبان
 و بیان و تقریر و تفسیر همه از ذکر آن عاجز و قاصر است
 و احدی از مظاهر قدسیه و مطالع احدیه ظاهر نشد مگر آنکه
 با اعتراض و انکار و احتجاج ناسس مبتلا گشت چنانچه
 میفرماید یا حسرة علی لعباد ما یا تیمم من رسول الا کالوا
 به استخرون و در مقام دیگر میفرماید و نهبت کل امة بر لیم
 یا تخشعوا و خادوا بالباطل لیسد حنوا به الحق و همچنین
 کلمات منزله که از تمام قدرت صدائیه و سایر عوالم ربانی
 نازل شده زیاده از حد احصاء و احاطه عباد است و الو
 الا فده و صاحبان بصیرت اسوره بود و کفایت میکند قدری
 در آن سوره مبارکه که تامل فرمائید و بفرست اصلیه تدبر

و از جمله آنست که سیانوح بود که نصد و پنجاه سال نوحه نمود
 و عباد را بودی امین روح دعوت فرمود و احدی او را
 اجابت ننمود و در هر یوم قدری ایذا و اذیت بران نمود
 مبارک و او را و میاوروند که یقین بر بلاکت او می نمودند و
 مراتب سخریه و استخرا او کنایه که بر آن حضرت وارد شد
 چنانچه میفرماید و کلام علیه السلام قومه سحر و امنه قال ان تسخروا
 منا فاننا نسحر منکم کما تسخرون فوقف تعلیم و بعد از ده تنها
 چند مرتبه و عده انزال نصر باصحاب خود فرمودند و عده
 معین و در هر مرتبه بد شد و بعضی از ان اصحاب معدوم
 بعثت ظهور بد اعراض می نمودند چنانچه تفصیل ان در اکثر
 کتب مشهوره ثبت شده و البته بنظر عالی رسیده باید
 تا آنکه باقی نماند از برای آن حضرت مگر چهل نفس و یا هفتاد و دو
 نفس چنانچه در کتب و اخبار مذکور است تا آنکه بالاخره
 ندا در رب لا تدع علی الارض من الکافرین و یارا از جان
 برکشید حال قدری تا قتل باید که سبب چه بود در اینست

غیبی معنوی قدم بیرون نهاد و عباد را بشیر لیه قرب
 باقیه دعوت نمود و صد سینه او ازید امر با و امر الهی و نبی
 از مناسبت میفرمود ثمری بخشید و اثری ظاهر نیاید و چند مرتبه
 غیبت اختیار فرمود تا آنکه ان جمال ازلی ناسن را جز
 بمدینه احدیه دعوت نسی نمود چنانچه میفرماید و الی شود
 اخایم صاکا قال یا قوم اعبدوا الله ما لکم من الة غیره الی
 اخر القول قالوا یا صاحب قد کنت فیما مرجوا قبل هذا اتیننا
 ان نعبد ما یعبدا ابائنا و انا لفی شک عما تدعونا الیه مرید
 و یح فایده بخشید تا آنکه بصیحه جمیع بنابر راجع شدند و بعد
 خلیل کشف نقاب نمود و علم بدی مرتفع شد و ابل در ضلالت
 نور تقی دعوت فرموده هر چه مبالغه در نصیحت فرمود
 جز خد ثمری نیارود و غیر غفلت حاصلی بخشید الا الذین هم
 یقطعوا کلامهم الی الله و عرجوا بحسب احی الایمان الی مقام حمله
 انه عن الادراک مرثوعا و تفضیل انحضرت مشهور است که
 چه مقدار اعدا الحاطه نمودند تا آنکه با رخصه و عراض آورد

شد و بعد از حکایت نار ان سراج الهی را از بلد آسراج
 نمودند چنانچه در همه رسائل و کتب مذکور است و بعد از آن
 او منقضی شد تا نوبت بموسی رسید و آنحضرت بعضای او
 و بعضای معرفت از فاران محبت الهیه با ثعبان قدرت
 و شوکت صدهائیه از سینای نور بر صحنه ظهور ظاهر شد
 و جمیع من فی الملک را بملکوت بقا و اثمار شجره و فاد عوت
 نمود و شنیده شد که فرعون و ملا او چه عتراضها که نمود
 و چه مقدار احوال و غمها از نفس مشرک بران شجره طیبه
 وارد آمد تا بجدی که فرعون و ملا او بمتکاش شدند که آن
 نار سدره ربانیه را از ما تکذیب و اعراض افشود و محمود
 نمایند و غافل از اینکه نار حکمت الهیه از آب عنصری است
 نشود و سراج قدرت ربانیه از باد های مخالف خاموش
 نپذیرد بلکه در بنیقام ما سبب اشتغال شود و ناه علت
 خط لوانتم بالبصر احدید مظر و ن وفی رضی الله تسکون
 و چه بیانی خوش فرمود مؤمنان فرعون چنانچه حکایت

اور ارب العرة برای حبیب خود میفرماید و قال رجل
 مؤمن من آل فرعون کیم ایمانه اقبلون رجلاً ان تقول
 ربی الله وقد جاکم بالبعیات من ربکم وان یک کاذباً
 فخلیه کذباً وان یک صادقاً یصیبکم بعض الذی یعدکم ان
 الله لا یندی من هو سرف کذاب وبالآخره امر بجائی کشید
 که همین مؤمن را نهایت عذاب شهید نمودند الا لعنة الله علی
 القوم الظالمین حال قدری در این امورات مثال فرمایند
 که چه سبب اینگونه اختلافات بوده که هر طور حقیکه در امکان
 از افق لامکان ظاهر میشد اینگونه فساد و اغتشاش و ظلم و
 انقلاب در اطراف عالم ظاهر و هوید میگشت با آنکه جمیع
 انبیاء و رحین ظهور خود مردم را بشارت میدادند مبنی بعد و
 علامتی از برای ظهور بعد ذکر میفرمودند چنانچه در همه کتب
 مسطور است با وجود طلب و انتظار ناس بظاهر قدسیه و ذکر
 علامات در کتب چر ابا بد اینگونه امور در عالم رود بد که
 جمیع انبیاء و اصفیاء را در هر عهد و عصر اینگونه ظلم و جور و تعدی

نمایند چنانچه میفرماید افکاما جا کلم رسول مبالا توی نفسکم استیکرم
 ففریعا کذبتم وفسرنا قلوبنا میفرماید هر زمان و عصبه که
 آمد بسوی شما رسولی از جانب پروردگار بغیر هوای نفس
 شما نگر نمودید و موقن نشدید و گرویی از آن بسیار نکند
 نمودید و گرویی را میکشیدند آنگونه تا آنکه فرماید که سبب
 افعال چه بود که باین قسم باطلعات جمال ذی الجلال سلوک
 نمودند و هر چه که در آن از منته سبب اعراض و انخاض
 العباد بود حال هم سبب افعال این عباد شد و اگر بگوئیم
 البته کامل و تمام نبود لهذا سبب اعراض عباد شد این
 کفر نیست صراح الاجل آنکه این نهایت از فیض فیاض دور است
 و از رحمت مبنی بطنه بطنه که نفسی را از میان جمع عباد برگزید
 بری ای خلق خود و با و حجت کافی و اقیه عطا فرماید و مع ذلک
 خلق را از عدم اقبال با و مغذیب فرماید بلکه لم یزال وجود
 سلطان وجود بر همه ممکنات بطور مظاهر نفس خود احاطه
 فرموده و انی نیت که فیض او منقطع شود و یا آنکه امطار رحمت

بخت ریاست و بعضی از عدم علم و معرفت ناس را فتح می نمودند
 چنانچه همه آنها بسیار باذن و اجازه علمای عصر سبیل شهادت
 نوشیدند و با علی اقی عت پر و از نمودند چه ظلمها که از رویا
 عهد و علمای عصر بر سلاطین وجود و جوار ~~مقصود~~ مقصود وارد
 و باین ایام محدود و فایده قانع شدند و از ملک لایقنی بازماند
 چنانچه چشم را از مشاهده انوار جمال محبوب بی نصیب نمودند
 و کوشش از بدایع نعمات و رفاه مقصود محروم ساختند
 نیست که در جمیع کتب سماویه ذکر احوال علمای ~~عصر~~ ^{عصر}
 چنانچه میفرماید یا اهل الکتاب لم تکفرون بایات الله و انتم
 تشبهون و همچنین میفرماید یا اهل الکتاب لم تلبسون الحق
 بالباطل و تکتمون الحق و انتم تقسمون و در مقام دیگر میفرماید
 قل یا اهل الکتاب لم تصدقوا عن سبیل الله و این معلوم است
 که اهل کتابی که صد نموده اند مردم را از صراط مستقیم علمای
 ان عهد بوده اند چنانچه اسم و رسم جمیع در کتب مذکور
 و از کرایات و اجبار مستفاد میشود لو انتم لظلمت الله

نظرون پس قدری بیدر بصیرت الهیه در آفاق عالم ربانی
 و انفس کلمات تا نه صد انیه تعقل فرماید تا جمیع اسرار علمت
 روحانیه بی بسجاسات جلال از خلف سزوق فضل و افضال
 ظاهر و هویدا شود و کلیه اعتراض مردم و احتجاجات ایشان از
 عدم ادراک و عرفان حاصل شده مثلا بیاناتیکه طلعات
 کمال حق در علامات ظهور بعد فرمودند ان بیانات را در ا
 نمودند و تحقیقتان و اصل نشدند پس علم فساد بر افر
 و ریاست فتنه بر پا نمودند و این معلوم است که تاویل کلمات
 حکامات از لیه را بجز بنیاد کل از لیه ادراک نمایند و نجات و رفاه
 مغویه را بجز سامعه اهل بقا نشنود هرگز قطعی ظلم از شراب
 سطلی عدل نصیب ندارد و سرخون کفر از بیضای موسی
 اطلاع نیابد چنانچه میفرماید و ما بعلم تاویل علیه الا الله و لکن
 فی العلم مع ذلک تاویل کتاب را از اهل حجاب مستفسر
 شدند و علم را از منبع او اخذ نمودند مثل احوال ان یام مو
 گذشت و انوار عیسی از فجر روح عالم را احاطه نمود جمیع

بود اعتراض نمودند که ان نفس که در تورات موعود است
 باید مروج و مکمل شریع تورات باشد و این جوان باصری
 که خود را سیح الله فیما حکم طلاق و سببت را که از
 حکمای اعظم موسی است نسخ نموده و دیگر آنکه علامت ظهور منور
 ظاهر نشده چنانچه بود هنوز فقط از ان ظهورند که در تورا
 مذکور است چه قدر از مطاهر قدس جدید و مطالع نورانی
 بعد از موسی در ابداع ظاهر شده و هنوز یهود کجیات نفسیه
 و ظنونات افکیه نفسانیه محجب بوده و میستند و منتظرند که
 مجبول باعلامات مذکوره که خود او را ک نموده اند کی ظاهر
 خواهد شد که لک اخذیم الله بنحسبم و اخذ غنم روح
 الایمان و خذیم نبارکانت فی باویمه انجیم و این نبود مگر از
 عدم عرفان یهود عبارات مسطوره در تورات را که در علیا
 ظهور بعد نوشته شده چون کفایت آن می نبردند و بطاهر
 چنین امور واقع نشد لکن از جمال عیسوی محروم شدند و
 بقار الله فایز گشتند و کانون امن منتظرین و لم یزل و لایزال

مجمع اعم بهین جلیات افکارنا لایق تمسک است و از عیونها
 لطیفه رقیقه جاریه خود را بی بهره و بی نصیب نمودند و
 کشف این اسرار بعضی از عبارات بسیار بدایع نجات حقا
 در الواح مسطوره قبل که برای یکی از اجباب نوشته شده بود
 مذکور گشت و حال بهم بتغنیات خوش عراقی نظر خوا
 انجباب در این اوراق مجید و اذکر میمانیم که شاید شناس
 صحرائی بعد از بحسب قرب و دالت نماید و ککشتگان
 بیابانهای محرقه سراقرا انجام قرب و وصال رساند تا غلام
 ضلالت مرتفع شود و اقیاب جهان تاب بدست از اوق جان
 طالع گردد و علی الله کل و به استعین لعل حری من ذالک
 یا حی به اهدة الناس لبقوم من کل عن مراد عقلتهم و سمعن
 اطوار و رفات الفردوس من شجر کان فی الروضة الاخرة
 من ایدی القدرة باذن الله مغروسا بر اولی اعلم معلوما
 و واضح بوده که چون بار محبت عیوی حجابات حدود بود
 سوخت و حکم انحضرت فی اجمله جریان بر حسب ظاهریت

روزی انحال عیسی بعضی اصحاب روحانی ذکر فراق فرمودند
 و نار اشتیاق افروختند و فرمودند که من میروم و بعد
 میآیم و در مقام دیگر فرمودند من میروم و میآید دیگری
 تا بگوید آنچه من بگفته ام و تمام نماید آنچه را که گفته ام و این دو
 عبارت فی الحقیقه یکت است لکن فی مظاہر التوحید بعین الله
 تشدد و تن و اگر بریده بصیرت معنوی مشاهده شود فی الحقیقه
 در عهد خاتم هم کتاب عیسی و امر او ثابت شد در مقام اسم
 که خود حضرت فرمود منم عیسی و آثار و اخبار و کتاب عیسی را
 هم تصدیق فرمود که من عند الله بوده در انجیل تمام شد
 و خودشان فرقی مشهود و نه در کتابشان غیرتی ملحوظ زیرا
 که هر دو قائم بامر الله بودند و هم ناطق بذکر الله و کتاب
 هر دو هم شعر بر او امر الله بود از اینجهت است که خود عیسی فرمود
 من میروم و مراجعت میکنم بنشین شمس که اگر شمس الیوم بگوید
 من شمس الیوم قلم صادق است و اگر بگوید و حسد و دومی
 غیر انم صادق است و همچنین در ایام ملاحظه نمائید که اگر گفته

که کل کشتی اندر صحیح و صادق است و اگر گفته شود که بعد و داهی
 و رسمی غیر منتهی انهم صادق است چنانچه می بینی با اینکه یک شئی
 با وجود این در هر کدام اسمی و یکدیگر خواصی دیگر و رسمی دیگر منظور شود
 غیر آن میشود و بهین بیان و قاعده مقامات تفصیل و فرق
 و اتحاد مظاہر قدسی را در آن فرماید تا تلویحات کلمات آن
 بسدغ اسما و صفات را در مقامات جمع و فرق عارف شوی
 واقف گردی و جواب مسئله خود را در موسم نمودن آن بجا
 ازلی در هر مقام خود را با اسمی و رسمی تمام بیانی و بعد اصحا
 و تلائم آنحضرت استدعا نمودند که علامت رحمت و
 رحمت و چه وقت این ظاهر خواهد شد و در چند مقام این
 سوال را از آن طلعت بیمثال نمودند و آنحضرت در هر مقام
 علامتی ذکر فرمودند چنانچه در اناجیل اربعه مفسور است و این
 مظلوم کچفیره آنرا ذکر میکنیم و نعمتهای مکتوبه سدره مخزوم
 لوجه الله بر عباد الله بمسذول میدرم تا بهیاس کل فانیه از اثما
 باقیه محروم نمانند که شاید برخی از آنها ریزوال حضرت

ذوی الجلال که در وار استلام بجا او جاری شده فائز شوند بی
 آنکه آنچه در مژدی طلب نمایم آنها نطق کلم لوجه الله لا یریدکم
 جزا و لا شکورا و این طحائیت که ارواح و اقمده غیره
 با و حیات باقیه یابند و این همان ماده است که منفر ماید بر
 انزل علینا ماده من السماء و این ماده هرگز از ازش
 مقطوع نشود و نهاد بخوید و در کل چین از شجره فضل مسرور
 و از سموات رحمت و عدل نازل شود چنانچه فرموده است
 سلا کلمه طیبه کثیره طیبه اصلها ثابت و فرعها فی السماء تو
 اکلهما کل چین حیضت که انسان از این عطیه لطیفه خود را منع نماید
 و از این نعمت باقیه و حیات دائم خود را محروم سازد پس
 قدرین ماده و معنوی را دانسته که بلکه از الطاف بدیعه
 ایش حقیقی اجساد ثانی مرده حیات تازه یابند و ارواح
 پرموده بروح بی اندازه فائز شوند ای برادر من محبت
 باید تا ایام باقیست از کواب باقی چشم همیشه نسیم جان
 از نرسد جانان نوز و همیشه نهرای تیسیمان در حسرتیا

و مدام ابواب رضوان مفتوح نماید و قتی که غنچه لبان جان
 از گلستان قدسی با شیبانهای الهی پرواز نمایند و بگردن
 طبل شنوی و نه جمال کل بسنی پس تا حمله ازلی در شور و
 تغنی است و بهار الهی در جلوه و تزیین غنیمت شمرده گوش
 قلب را از سر و شاو بی بهره مکن نیست نصیحت این
 عبد انجباب و اجبای خدا را شنیدار فلیقبل و من شاء
 فلیعرض ان الله کان غیاثه و عايشاه و یری و ایت
 نعمات عیسی بن مریم که در رضوان نخیل با کان طبل در علام
 ظهور بعد فرموده در سفر اول که شوب بتی است در وقتی
 که سوال نمودند از علامات ظهور بعد جواب فرمود و لعل
 من بعد ضیق ملک الایام تظلم الشمس و القمر لا یعطی ضوءه
 و الکواکب تنساق من السماء و قواة الارض ترجح حینئذ یظهر
 علامات ابن الانسان فی السماء و ینوح کل قبائل الارض و
 یرون ابن الانسان آتیا علی سحاب السماء مع قواة و مجد کبر
 و یرسل ملائکته مع صوت السافور العظیم انتهى ترجمه آن بقره

اینست که بعد از تنگی و استساک که همه مردم را احاطه میسازد
 از افاضه ممنوع میشود یعنی تاریک میگردد و قمر از اعطای نور
 باز میماند و ستارهای سما بر ارض نازل میشوند و ارکان
 قمر لرز می شود و در این وقت ظاهر میگردد نشانه های پیر انسان
 و آسمان یعنی جمال موعود و سافرج وجود بعد از ظهور این
 علامات از عرصه غیب بعالم شهود میاید و میفرماید در آن
 جمیع قبیله ها که در ارض ساکنند نوحه و ندبه میسازند و می
 خلائق انجبال احدیه را که میاید از آسمان در حالتیکه سوار بر ابر
 با قوت و بزرگی و بخشش بزرگ و میفرستد ملائکه های خود
 با صدای سافور عظیم الهی و در اسفار ثلاثه دیگر که منسوب به
 و مرس و یوحناست همین عبارات مذکور است و چون در
 الواح عربیه تفصیل مذکور شد دیگر در این اوراق تصریح نکر
 آنها شدیم و گفتیم یکی از آنها نمودیم و علمای اهل چین عارفان
 بمعانی این بیانات مقصود مودعه در این کلمات نشدند و نظر
 آن متمسک شدند لهذا از شرحه فیض محمدیه و از حجاب فضل

احمیه ممنوع گشتند و جمال انطاغیه هم تنگ بعلمای خود
 از زیارت جمال سلطان جلال محسروم ماندند زیرا که در
 ظهور شمس احمیه چنین علامات که مذکور شد بظهور نیاید
 نیست که قرنها گذشت و عهد ما باخر رسید و آنچه بر روح
 مقرتجای سلطنت خود راجع شد و نفع و دیگر از نفس روحانی
 در صورت الهی دیده شد و نفسهای مرده از قبور غفلت و ضلالت
 بارض بدایت و محل غنایت محسور شدند و مسنوز انگروه
 در انتظار که کی این علامات ظاهر شود و آن سبب کل مهو و بوجود
 تا نصرت نمایند و مالها در آتش انفاق کنند و جانها
 در بیابان آتش چنانچه احم و دیگر هم بهین ظنون است از کور معانی
 رحمت نامتناهی حضرت باری دور مانده اند و بخمال خود
 مشغولند و از این عبارت گذشته بیان دیگر در انجیل است
 که میفرماید اسماء و الارض نزولان و لکن کلامی لایز و
 که معنی آن بفارسی نیست که آسمان وزمین مکن است
 که زایل و معدوم شوند اما کلام منجس که زایل نمیشود

همیشه باقی و ثابت میانه ناسخ خواهد بود و از این رو است که
 اهل انجیل میگویند که حکم انجیل هرگز منسوخ نمیشود و هر وقت و زمان
 که خلعت موعود با همه علائم مخصوص ظاهر شود باید شریعت مرقوم
 در انجیل را محکم و ثابت نماید تا در همه عالم و بی باقی زمانه کرامت
 دین و این فتنه از مطالب مستحق است نزد ایشان و چنانچه
 اجتهاد کرده اند که اگر نفسی هم مبعوث شود و جمیع علامات موعود
 و برخلاف حکم ظاهر در انجیل حکم نماید البته اذعان نکنند و قبول
 نمایند بلکه تکفیر نمایند و استنادهای خود را در ظهور شمس و
 ماه و شد حال اگر معانی این کلمات منزله در کتب را که جمیع
 ناسخ از عدم بلوغ بان از غایت قصوی و سدره نشیمنی موجب شده
 از ظهورات احدیه در هر ظهور تمام خصوص سوال سینه و دندان البته
 بانوار شمس هدایت میدی میشدند و با سدر علم و حکمت و
 میباشند حال این سینه رشی از معانی این کلمات را ذکر
 نمایم تا اصحاب بصیرت و فطرت از معنی آن جمیع توهمات
 کلمات الهی و اشارات بیانات مظاهر قدسی واقف شوند

تا از جمله کلمات از بحر اسما و صفات ممنوع نشوند و از
 مصباح احسبیه که محل تجلی ذات است محبوب نکردند قوله
 من بعد ضیق تلک الا ایام یعنی وقتیکه ناس در سختی
 و تنگی مبتلا شوند و این در وقتیکه که آثار شمس حقیقت
 آثار سدره علم و حکمت از میان مردم زایل شود و زمان
 ناس بدست جمال افتد و ابواب توحید و معرفت که
 مقصود اصلی از خلق انسانیت مسدود شود و علم بطن تبدیل
 گردد و هدایت شقاوت راجع شود چنانچه الیوم مشاهده
 میشود که زمان هر گرویی بدست جاہلی افتاده و هر
 سخو که اراده کنند حرکت میدهند و در میان ایشان از ^{موجود} _{موجود}
 جز اسمی و از مقصود جز سر حرفی نمانده و بقیه باو نامی ^{می}
 و نفس غالب شده که سر جای عقل و فؤاد را در قلوب خاش
 نموده یا اینکه ابواب علم الی بفاتح قدرت ربانی منقوح
 گشته و جوهر وجود مکنات بنور علمی و فیوضات قدسی
 نور و ممتدی گشته بقیه که در پریشی بانی از علم باز گشته

و در هر ذره آثاری از شمس مشهود شده و با همه این ظهورات
 علمی که عالم احاطه نموده بسنوز باب علم را مسدود و در
 و اسطر رحمت را مقطوع گرفته اند بظن تنگ بسته از عرصة
 الوثای محکم علم دور مانده اند و آنچه از ایشان مفهومی شود و کجا
 بعلم و باب آن با لفظ غیبتی ندارند و در خیال ظهور آن
 نیستند زیرا که در وطن و کانون ابوابی برای آنان یافته اند و
 ظهور مظهر علم حسرتناحق جان حیزی نمانده اند از
 از این گریزانند و بان متمسک و با اینکه حکم الهی را یک میدانند
 از هر گوشه حکمی صادر میشود و از هر محلی امری ظاهر و نفس
 بر حکم ملاحظه نمیشود و زیر حسرتی الهی بخونید و بغیر از خطا
 سبیلی نخواهند ریاست را نهایت و حصول مطلوب دانستند
 و ندو کبر و غرور را غایت بلوغ محسوب کرده اند و در
 نصیانی را مقدم بر تقدیرات ربانی دانند از تسلیم و رضا گذشتند
 اند و تدبیر و ریاستتعالی نموده اند و تمام قوت و قدرت
 خط این مراتب را عیانند که مبادا نقصی در شوکت راه یابند

خلقی در عت به رسد و اگر چشمی از کل معارف الهی روشن
 شود ملاحظه میکند بسبب معنی چندانکه بر مردارهای نفوس عباده
 افتاده اند حال که ام ضیق و تنگی است که از یاد امر است
 مذکور و باشد که اگر نفسی طلب حقیقی و یا معرفتی نخواهد نماید
 نمیداند نزد که ام رود و از که جو باشد از غایت اینکه
 راینها مختلف و سببها متعدد شده و این تنگی و ضیق از شرط
 بر ظهور است که تا واقع نشود ظهور شمس حقیقت نشود زیرا که
 صبح ظهور هدایت بعد از لیل ضلالت طالع میشود نیست که در
 روایات و احادیث جمیع این مضامین هست که کفر عالم را
 فرو میگیرد و ظلمت احاطه مینماید و امثال اینها چنانچه
 مذکور شد و این عجب بواسطه شهرت این احادیث و احتضار
 دیگر متعرض ذکر عبارات حدیث نشده ام حال اگر مقصود از
 این ضیق راهیچو ادراک نمائید که عالم ضیق بهر باند و یا امور است
 که بخمال خود توهم نمائید هرگز نشود و نکرود و البته گویند که این
 شرط ظهور نیست چنانچه گفته اند و میگویند باری مقصود

از ضیق ضیق از معارف الهیه و ادراک کلمات ربانیه است
 که در آیات غروب شمس و در آیات او عباد و تنگی و سختی
 و ندانند بجهت توجه بسیارند چنانچه مذکور شد که لک نقلک
 من تاویل الاحادیث و نقلی علیک من اسرار الحکمه لتطلع بها
 به المقصود و تکون من الذی یستقیم شربوا من کاس العسل و
 لعنن و قوله تعظیم الشمس و القمر لا یصلی ضوءه و الکواکب
 تناقض من التناقض مقصود از شمس و قمر که در کلمات بسیار
 مذکور است منحصر باین شمس و قمر ظاهری نیست که ملاحظه
 میشود بلکه از شمس و قمر معانی بسیار اراده فرموده اند که در
 مقام بنسبت انعام معنی اراده میفرمایند مثلا بمعنی اذین
 شمهای حقیقتند که از مشرق قدم طالع میشوند و بر جمیع مکانها
 ابلاغ فیض میفرمایند و این شمس حقیقت مظاہر کلید الهیه
 در عوالم صفات و اسمای او و همچنانکه شمس ظاهری همیشه
 اشبای ظاهره از اثمار و اشجار و الوان و فواکه و معادن
 و دون ذلک از آنچه در عالم ملک مشهود است باهر معبودی حقیقی

باعانت اوست و همچنین اشجار و حیوانات و اشیاء تفرید و اوست
 تجرید و کلهای علم و ایمان و ریاضت حکمت و بیان از
 عنایت و تربیت شمسهای معنوی ظاهر میشود اینست که درین
 اشراق این شمس عالم جدید میشود و انهار حیوان جاری
 میگردد و آب حیرت احسان بوج میاید و بحجاب فضل مرتفع میشود
 و نباتات جو و برهیا کل موجودات میوزد و از حرارت این
 شمسهای الهی و ناری معنویت که حرارت محبت الهی
 در ارکان عالم احداث شود و از عنایت این ارواح
 مجروده است که روح حیوان باقیه بر اجساد مردگان فانیه
 میزدول میگردد و فی الحقیقه این شمس ظاهری یک آیه از بی
 ان شمس معنوی است و ان شمس است که از برای او مقابله
 و شبخی و مثلی و ندی ملاحظه نمی شود و کل وجود او قائمند و از
 او ظاهر و باور اجم منها ظهرت الا شمس و الی خزان
 امر با رجعت و منها بدت المکنات و الی کنان حکما عادت
 و اینکه در مقام بیان و ذکر تخصیص داده میشود بعضی از

اسما و صفات خانیچه شنیده اید و شنوید نیست مگر برای
 او را که عقول ناقصه ضعیفه و الالم نزل و لایزال مقدس
 بوده اند از هر اسمی و نثره خواهند بود از هر وصفی و جواهر
 اسما را بساحت قدشان را بی نه و لطایف صفات
 در ملکوت غنشان بسبب بی نه سبحان الله من ان يعرف
 خصیانه بغیر ذواتهم او یوصف او لیما نه بغیر نفسهم فقط
 نماید که اجساد فی و علقم و تعالی عجاوبم بغیر خون و طهارت
 شمس بران انوار مجسده در کلمات اهل عصمت
 بسیار شده از آنجمله در دعای ندبه میفرماید این است
 الطالعة این الاقمار المنيرة این الایکم الزاهرة پس
 معلوم شد که مقصود از شمس و قمر و نجوم در مقام اولیه است
 و اولیا و اصحاب ایشانند که از انوار معارفشان عوالم
 غیب و شهود روشن و منور است و در مقام دیگر مقصود
 از شمس و قمر و نجوم علمای ظهور و قبلمند که در زمان ظهور رسیده
 موجودند و زمام دین مردم در دست ایشان است و اگر

در ظهور شمس اخیری بفضیای او منور گشتند لهذا مقبول
 و غیر و روشن خواهند بود و الا حکم ظلمت در حق آنها
 جاریست اگر چه بظاہر مادی باشند زیرا که جمیع این مراتب
 از کفر و ایمان و هدایت و ضلالت و سعادت و شقاوت
 و نور و ظلمت منوط بتصدیق آن شمس معنوی الهی است
 بر هر نفسی از علما حکم ایمان از مبدا عرفان در یوم تعان
 و احسان جاری شد حکم علم و رضا و نور و ایمان باره اوصاف
 و الا حکم جهل و نفی و کفر و ظلم در حق او جریان یابد و این
 ذی بصری مشهود است که پنجاه گانه نور ستاره محو میشود نزد
 شمس ظاهره همین قسم شمس علم و حکمت و عرفان ظاهره نزد
 طلوع شمس حقیقت و آفتاب معنوی محو و تاریک میشود
 و اطلاق شمس بر آن علما بسبب علو و شهرت و معروف
 مثل علمای مسلم عصر که مشهور بلا و مستمند بین عباد و اگر حاجی
 از شمس الهی باشند از شمس عالیه محو بند و الا از شمس
 بچین چنانچه میفرماید شمس و القمر بچسان و معنی شمس و

بهم که در آیه مذکور است اینست اینست اینست اینست اینست اینست اینست اینست اینست اینست
 نیست و هر نفسی بهم که از غصه این شمس و قمر باشد یعنی در
 اقبال باطل و اعراض از حق البته از حسیبان ظاهر و بحسیبان
 راجع خواهد شد پس ای سائل باید بفرموده الوثنی متمسک
 شویم که شاید از شام ضلالت بنور هدایت راجع کردیم
 و از ظلم نفسی قدر نموده در ظل اثبات در انجم و از نار
 حسیبان آزاد شده نور جمال حضرت منان منور گردیم و سلام
 که کتب عظیم من اثنای خستة العلم لکنونن فی رضوان
 حکمة الله لمن المجرین و در مقام محکم مقصود از اطلاقات
 شمس و قمر و نجوم علوم و احکام مرتفعه در هر شریعت است
 مثل صلوة و صوم که در شریعت فرقان بعد از انجای جلال
 محمدی از جمیع احکام محکمتر و اعظمتر است چنانچه احادیث
 و اخبار مشربانست و بعلت شهرت احتیاج ذکر نیست بلکه
 در هر عصری حکم صلوة محکم و محسوس بود چنانچه از انوار
 مشرقه از شمس محمدیه ماثور است که بر جمیع انبیاء در هر

عهدی حکم صلوة نازل شده نهایت آنکه در هر عصر با قضای
 وقت یقینی و آداب بی جدید مخصوص گشته و چون در هر طور بعد
 آداب و عادات و علوم مرتفعه محکم مشرقه و اضمحنا تابت و در ظهور
 مثل فسوخ میشود لهذا تلویحاً با ستم شمس و قمر ذکر نموده اند
 لیلو کم ایکم حسن عملاً و در حدیث هم اطلاق شمس و قمر بر صوم
 و صلوة شده و خانیچه میفرماید الصوم ضیاء و الصلوة نور
 ولیکن روزی در محلی نوشته بودم شخصی از علمای معروف
 وارد شد و بناستی این حدیث را ذکر نمود و فرمود چون
 صوم حرارت و مزاج احداث نماید پس از اینها که
 باشد تعبیر یافته و صلوة لیل چون برودت میطلبد لهذا
 که قمر باشد معبر گشته ملاحظه نمودم که آن فقیر لقطره از بحر احسان
 موفق نشده و بجزوه از ما رسد ره حکمت ربانی فائز گشته
 بعد از مدتی در نهایت آداب اظهار داشتیم که جناب پیر
 فرمودید در معنی حدیث در السن و افواه ناسخ مذکور است
 ولیکن گویا مقصود دیگر هم از حدیث مستفاد میشود بیان آنرا

طلب نمود ذکر شد که حاتم بنیما و سید اصفیاء و بن مرتفع
 فرقان را تشبیه بجا فرموده اند بعلت صلوات و رفت و عظمت
 و احاطه آن بر جمیع ادیان و چون در شمار ظاهره دور
 اعظم اقوام مقرر شده است که نیرین باشد و شمس و قمر نامیده و پانزدهمین
 در شمار دین هم دو نیز مقرر گشته که صوم و صلوات باشد الا سلام
 نماز و الصوم شمسها و الصلوات قمرها باری نیت مقصود آن
 تلویحات کلمات مظاہر الی پس اطلاق شمس و قمر در این مرتبه
 بر این مقامات مذکوره بآیات نازل و اخبار وارده محقق و ثابت
 شد نیت که مقصود از ذکر تاریکی شمس و قمر و سقوط انجم
 فضیلت علامه و فتح شدن احکام مرفعه در شریعت است که
 منظور آن ظهور باین تلویحات اخبار میدهد و جزا برادر از این
 کانس نصیبی نیت و جزا اخبار قسمتی نه ان الابرار یشرطون من
 کانس کان من اجسا کافورا و این مسلم است که در هر ظهور بعد
 علوم و احکام و اوامر و نواهی که در ظهور قبل مرفوع شده و اول
 عصر در ظل انشمس و قمر معارف و اوامر منور و عتدی میدند و از

شود یعنی حکمش و اثرش تمام میگردد و حال ملاحظه فرمائید
 که اگر امت ایخیل مقصود از شمس و قمر را در آن مینمودند
 از نظر علم الهی مستغفر میشدند و آن اعتراض و بحاج لمبسته
 معافی آن واضح میگشت و اینگونه در ظلمت نفس و هوای مستبد
 و گرفتار نمی شدند بل چون علم را از سر و معدش اخذ نمودند
 لهذا در وادی مهلک کفر و ضلالت بهلاکت رسیده اند
 و سنو مشرف شده اند که علامات کل ظاهر شد و شمس و قمر
 از افق ظهور اشراق نمود و شمس و قمر علوم و احکام و
 معارف قبل تاریک شدند و غروب نمود و حال چشم علم یقین
 و خواجه عین یقین بصراط حق الیقین قدم گذار قل الله ثم
 ذرهم فی خود خضم طیبون تا از اصحابی محبوب شوی که میفرماید
 ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا اتقوا الله علیهم السلام
 تا جمیع این اسرار را بصبر خود مشاهده فرمائی ای
 برادر من قدم روح بردار تا با دیه پای بصیده بعد
 بجزر آبانی طی فرمائی و در رضوان قرب و وصل در آئی و

نفسی با نفس الهیه فائز شوی و بقدم جسد کز انیمرا حل
 طی نشود و مقصود حاصل نیساید و السلام علی من اتبع
 الحق باحق و کاین علی صراط الامر فی شاطی العرفان
 باسم الله موقوف است معنی ای مبارک که میفرماید فلا یستم
 ربب المشارق و المغرب زیرا که از برای هر شمس از
 این شمس مذکوره محل اشراق و غروبست و چون
 علمای تفسیر بر حقیقت این شمسهای مذکوره اطلاع نیافتند
 لهذا در تفسیر این آیه بسیار که معطل شدند و بعضی ذکر نمودند
 که چون آفتاب در هر روز از نقطه طلوع مسینما بد غیر از نقطه
 یوم قبل مسینما بلفظ جمع ذکر فرموده و بعضی دیگر گویند
 اند که مقصود فصول اربعه است که در هر فصلی چون شمس از
 محلی طلوع میشود و بجای غروب مسینما بد لهذا مشارق و مغارب
 ذکر شده است مراتب علم عباد و با وجود این بجا هر علم
 و لطایف حکمت چه چنها و عیونها که نسبت میدهند و
 همچنین از این بیانات و آنچه محکم است غیر قشاید تفسیر نماید

که از غلظت ساعت و قیامت است و در آن نماز نیست که بقیه
 اذالتهما الفطرت مقصود سار او بمانت که در هر ظهور مرتفع
 شود و ظهور بعد شکافه میگرد و یعنی باطل هو مفسوخ میشود
 بخدا که اگر درست ملاحظه شود و تفسیر این سما عظم است
 تفسیر سمار ظاهری قدری قابل فسر مآید و بی که سالها
 مرتفع شده باشد و جمیع در ظل آن نشو و نما نموده باشند
 و با حکام مشرفه آن مدتها تربیت یافته و از آبار و چرند
 جزو گرانترانند و قسمی که پیشها جز نفوذ امرش را
 در آن نکرده و گوشها جز احکامش را استماع ننموده
 بعد نفسی ظاهر شود و جمیع اینها را بقوت و قدرت الهی
 تفریق نماید و فصل کند بلکه همه را نفی فرماید حال فکر نما
 که این عظمت یا آنچه این هیچ رعاع کمان نموده اند
 تفسیر سمار و دیگر رحمت و مروت الطلعات را ملاحظه
 نما که بی ناصر و معین ظاهری در مقابل جمیع اهل ارض قائم
 حدود اند میفرمایند با انهر اید که بران وجودهای مبارکه

لطیفه زرقیه وار و شود و با کمال قدرت صبر میفرمایند و باز
 غلبه تحمل میسپایند و همچنین معنی پیل ارض را اوراک نما که غلام
 رحمت آن سار بر قلوبیکه فیضان مکرمت بمذول داشت سید
 شد ارضی آن قلوب بارض معرفت و حکمت و حمد رحمان
 توحید که در ریاض قلوبشان انبات شده و چه شقایقهای حقایق
 علم و حکمت که از صد درخشان روئیده و اگر ارض قلوبشان
 تبدیل نشد چگونگی در جا لیکه عرفی تعلیم نکرده اند و معلم اندید
 و بیخ و بستانی قدم گذاشته اند کلمات و معارفی هم
 ینانید که احدی اوراک نتواند نمود گویا از تراب علم
 سردی برشته شده اند و از آب حکمت لدنی عجب برشته
 اینست که میفرماید العلم نور یقذف الله فی قلب من یشاء و ان
 سخا از علم است که محدود بوده و هست نه علوم محدود که
 افکار مجرب کرده احداث شده و انرا کاهی از هم سرت
 میسپایند و بر دیگران افکار میسکنند یکاش صدرهای عباد
 از نفوس این تجریدات و کلمات مظهر پاک و مقدس

شد که لعل تجلی انوار شمس علم و معانی و جوهر اسرار
 حکمت لدنی فایز بکثرت حال ملاحظه نما اگر این اراضی جز
 وجود تبدیل نمیشد چگونه محل ظهور اسرار احدیه و بروز
 جوهریه میشد نیست که میفرماید یوم تبدل الارض
 غیر الارض و از نعمات جووان سلطان وجود ارض ظاهر
 هم تبدیل یافته لو انتم فی اسرار الطهور تفکرون و دیگر
 معنی این آیه را ادراک نما که میفرماید و الارض جمیعاً قبضه
 یوم القيمة و السموات مطوئات بجمیع سبحانه و تعالی عجا
 یزکون مضمون این آیه است که همه زمین اخذ شده در
 اوست روز قیامت و آسمان پچیده شده در دست
 اوست حال قدری انصاف میخواهد که اگر مقصود اینست
 که مردم ادراک نموده اند چه حسن بران مرتب شود و
 این ستمت که حق بیخ دستی که مرنی شود و بصیر ظاهر و
 این امورات شود و منوب بذات نیست بلکه کفریت
 محض و نکست صرف اقرار بر چنین امری و اگر بگوئی منظر

امر او هستند که در قیامت پاین امر را مورد عیب و تادیب ایشانم ^{نمایند}
 بعید است و بنیایده بلکه مقصود از ارض ارض معرفت و علم
 و از سموات سموات اویان حال ملاحظه فرما که چگونه
 ارض علم و معرفت که از قبل صیوط شده بود بقبضه قدرت
 و اقتدار قبض نمود و ارض منبسطه تازه در قلوب عباد و صیوط
 فرمود و ریاحین جدیده و گلهای بیه و اشجار نسیه از صند
 غیره انبات نمود و همچنین ملاحظه کن که سموات اویان ^{تفصیلاً}
 در قبل چگونه در زمین قدرت پدید شد و سما ربیان با بر
 اتم مرتفع گشت و شمس و قمر و نجوم او امر بدیع جدیده برین
 یافت این است اشارت کلمات که بیجا بگشتن و ظاهر گشته
 تا در اک صبح معانی قدرانی و سر اجهای ظنون و موسم
 و شک و ریب را بقوت توکل و انقطاع خاموش نمائی
 و مصباح جدید علم و یقین در مشکوه قلب و دل برافروزی
 و از جمیع اینکلمات مرموزه و اشارات لغزه که از مصادر
 امریه ظاهر شود مقصود امتحان عباد است چنانچه مذکور

شد تا معلوم شود اراضی قلوب حبه و غیره از اراضی جزوه
 فائیه و همیشه این از سنت الهی در میان عباد بوده چنانچه در
 کتب مسطور است و همچنین آیة قبله را ملاحظه فرمائید که
 بعد از هجرت شمس نبوت محمدی از مشرق بطرف ایشیرب روبرو
 بیت المقدس توجه میفرمودند و در وقت صلوة تا آنکه بیرون
 بعضی سخنهای ناشایسته بر زبان راندند که ذکرش شایسته
 این مقام نیست و سبب تطویل کلام میشود باری آنحضرت
 بسیار کدر شدند و بطحا از فکر و تخیل در سا نظر میفرمودند بعد
 جبرئیل نازل شد و این آیه تلاوت نمود قد نری قلب
 و جهک فی السما فلنو لکنک قبله رضینها تا آنکه در یومی آنحضرت
 با جمعی اصحاب بفریضه ظهر مشغول شدند و دو رکعت از نماز
 بجا آورده بودند که جبرئیل نزول نمود و عرض کرد قول و
 شطر المسجد الحرام در آشنای نماز حضرت از بیت المقدس
 انحراف جسته بکعبه مقابل شدند فی ایمن تزلزل و اضطراب
 در میان اصحاب افتاد بقیمی که جسمی نماز را بر هم زده

اعراض نمودند این فتنه نبود مگر برای امتحان عباد و الا ان
 سلطان حقیقی قادر بود که هیچ قبله را تغییر ندهد و در آن عصر
 بهمیت المقدس را قرار فرماید و این خلعت قبول را از او
 سلب نماید چنانچه در عهد اکثری آنسما که بعد از موسی میبود
 رسالت شد مثل داود و عیسی و چون آنها از آنسما ای
 اعظم که ما بین این دو نبی آمد هیچ حکم قبله تغییر داده نشد
 و همه این مرسلین از جانب رب العالمین مودم را توجه
 بهما بخت امر میفرمودند و نسبت همه اراضی بهم بان سلطان
 حقیقی مکتب مگر ارضی را که در ظهور منظر خود تغییر
 بامری دهد چنانچه میفرماید و منه المشرق و المغرب فانما تولوا
 ثم وجه الله باوجود تحقق این امور چه در تبدیل شد که سبب
 جزع و فرغ عباد شود و علت تزلزل و اضطراب اصحاب
 کرد علی اینگونه امور که سبب وحشت جمیع نفوس است
 واقع میشود مگر برای آنکه کل بحکام امتحان الله در آیند تا صادق
 و کاذب از هم تمیز و تفصیل یابد اینست که بعد از اختلاف

ناس میفرماید و ما جعلنا القبلة التي كنت عليها الا لنعلم من
 تتبع الرسول ممن ينقلب على عقبيه که مضمون آن اینست که
 نکر و اندام و برهم نژادیم قبله را که آن بیت المقدس
 باشد مگر آنکه بدانیم که متابعت تو مینماید و که راجع بر عقیده
 میشود یعنی احوال مینماید و اطاعت نمی کند و صلوة را
 باطل نموده و سرار مینماید هر مستنزه فرست من قسورة
 اگر قدری تاخیر رود در همین مطلب و بیان ابوابهای معانی
 و تبیان مفتوح بسینید و جمیع علم و سرار از چجاب مشاهد
 فرماید و فیت این امور مگر برای تربیت و خلاصی نفس
 از نفس و هوای و آلا ان سلطان حقیقی لم یزل بذات
 خود غنی بوده از معرفت موجودات و لایزال کیونست خود
 مستغنی خواهد بود و از عبادت ممکنات یک نیم از غنای او
 جمیع عالم را بخلع غنا مظهر نماید و یک قطره از بحر وجود او همه
 هستی را بحیات باقیه شرف فرماید و لیکن چون مقصود
 هتیا از حق از باطل و شمس از ظل است این است که در

حین امتحانهای منزله از جانب رتب العزّه چون غیث
 باطل جاریست اگر قدری در انسیای قبل و حضور ایشان
 تعقل رود امر بسیار بر اهل دیار سهل شود و قسمی که از افغان
 و اقوالیکه مخالف نفس و هووی است بختب نمی مانند و همه
 هجیات را بنارسه رده عسرفان محرق نمایند و بر عرش
 سکون و اطمینان سیرج شوند مثلا موسی بن عمران که یکی
 انسیای معظم و صاحب کتاب بود در اول امر قبل از
 روزی در سوق میکشست و در نفر با یکدیگر معارضه نمود
 یکی از آن دو نفس از موسی استمداد جست آنحضرت او را
 اعانت نموده مدعی را قبول رسانید چنانچه در کتاب مطهر
 و ذکر تفصیل مایه تعویق و تعطیل مقصود میشود و آنچه در مدینه
 اشهرت یافت و آنحضرت را خوف غالب شد چنانچه
 کتابست تا آنکه بخران المنایا مرون بک تقیض که بخرند
 و از مدینه بیرون تشریف بردند و در مدینه خدمت شریف
 اقامه فرمودند و در مراجعت در وادی مبارکه که بر سرینیا

باشد و او را در سجده و تکیه سلطان احدیه را از شجره لایقه
 و لاغریه مشاهده نمود و ندای جانفرای روحانی را از مار
 موقده ربانی استماع فرمود و نامور بهدایت نفس
 فرعونی گشت تا مردم را از اوادی نفس و هوای نجات و
 بصیرت های دلفسرای روح وهدی وارد نماید و از سبیل
 انقطاع جمیع من فی الابداع را از حیرت بعد از تسلیم
 قرب رساند و چون در منزل فرعون وارد شد و تبلیغ نمود
 با نجه نامور بود فرعون زبان به بی ادبی گشود و گفت
 ای ایا تو نبودی که قتل نفس نمودی و از کافران شدی مثل
 اینکه رب العظیم خبر داد از لسان فرعون که بوسی عرض
 نمود و فعلت فعلک اتی فعلت وانت من الکافرین
 قال فطها اذا وانا من الضالین ففررت منکم لما خشکم فوب
 لی ربی حکماً و جعلنی من المرسلین حال تفکر و فرستندای الهی
 و بدایع امتحانهای او کن که نفسی که معروفست بقتل نفس
 و خود هم آسرا بر ظلم نماید چنانچه در آیه مذکور است

و سی سینه او اقل هم بر حسب ظاهر در بیت فرعون تربیت
 یافته و از طعام و غذای او بزرگ شده بگرفته او را از کفین
 عباد برگزیده و بامر هدایت کبری نامور فرمود و حال
 آنکه آن سلطان مقدر قادر بر آن بود که موسی را از قبتل
 ممنوع فرماید تا باین اسم در بین عباد معروف نباشد که
 سب و حشت قلوب شود و علت احترام نفوس کرد
 و همچنین در حالت مریم مشاهده نما که آن طلعت کبری از
 عظمت امر و تحیر آرزوی عدم فرمود چنانچه مستحق و از
 آیه مبارکه میشود که بعد از تولد عیسی مریم ناله نمود و باین
 کلمه زبان گشود یا لینی مت قبل بد او گنت نیاسیا که
 ترجمه آن اینست ای کاش مرده بودم قبل از ظهور این امر و بودم
 از فراموش شدن کان قسم بخدا که کبدا از استماع این سخن
 میکند از دور و انخاس میریزد و این اضطراب و غم نبوه
 مکر از شامت اعدا و اعتراض اهل کفر و شقاوت آخرت گرفتار
 که مریم چه جواب بامر دم مکفیت طفلی که پدر او میجن نباشد

چگونه میتوان بروم معین نمود که این از روح القدس است
 این بود که آنخندره همان طفل را برداشته بمنزل مرا
 فرمود تا چشم قوم بر او افتاد گفتند یا اخت مارون کان
 ابوک امر سور و ما کانت ایک بغیا مضمون آن غیب
 که اینجو امر مارون نبود پدر تو مرد بدی و نبود مادر تو بد کاکا
 حال ناظر باین فتنه گبری و امتحان اعظم شوید و از همه
 گذشته همان حج بر روح که در میان قوم نسبت بی پدری
 معروف بوده اورا پیغمبری بخشید و حجت خود نمود بر
 کل اهل سموات و ارض حال مشاهده فرمائید که چه قدر
 امور مظاهیر ظهور مغایر نفس و هوای عباد از سلطان
 ایجاد ظاهر میشود چون بر این جوهر اسماء را مطلع شوی
 مقصود آن نگار اطلاع یابی و اقوال و افعال آن ملک با
 اقدار مثل هم ملاحظه نمائی تقیمی که آنچه در فحشال او
 مشاهده شود در کلمات او هم ملاحظه کرد و هر چه در کلمات او
 ملاحظه کرد در فحشال او بنظر آید نیست که این افعال و اقوال

در ظاهر نعمتند برای فجار و در باطن رحمتند برای ابرار اگر بدید
 قلب ملاحظه رود کلمات منزل از سما مشیت با امور مظهره
 از ملکوت قدرت یکیشی مشاهده شود و بر یک قسم ادراک کرد
 چنانچه مذکور شد حال ای بر او ملاحظه نما اگر در این عهد
 چنین اموری ظاهر شود و چنین حکایت بروز نماید چه خواهد
 نمود قسم برقی وجود منزل کلمات که در حق بی تکلم حکم بر کفر و
 امر بر قتل نمایند کجا کوشش میدهند که گفته شود که عیسی از نفی روح
 القدس ظاهر شده و یا موسی از امر مبسوم یا مور کشته اگر چه
 بر اثر خروجش براری بجوش احمدی نرود که بی پداری معوض
 بر سالت کشته و یا قاتلی از شجره نار اتی انا الله آورده چشم
 انصاف اگر باز شود از جمیع این بیانات مشهود میگردد که
 مظهر همه این امور و نتیجه همه الیوم ظاهر است با اینکه امثال این
 امور در این ظهور واقع نشد و با وجود این متمسک بطوایف کهن
 مردوده شده چه نسبتها که داده اند و چه ظایا که وارد آورد
 اند که در ابداع شبیهان بطور نیامده اند گیسو میان که اینها

مقام رسید را بجز روحانی از صبح صمدانی مرور نمود و صبا
 صبحگاهی از مدینه کسبای لایزال و زید و اشارتش
 جانرا بشارت تازه بخشید و روح را استوحی فی اندازه
 بساط جدیدی مبوط نمود و از منجان شمار بیکران زبان
 یاری نشان آورد که خلعت ذکر از قد لطیفش بی قاصر است
 و در بیان از قامت غیرش بس کوتاه بی لفظ رمز معانی کشف
 مینماید و بی لسان اسرار بیان میکوید و بلبلهای
 شاخسار بحر و فنس قراناله و افغان می آموزد و قاعده و
 رسوم عشق و عاشقی و رمز و لدا و کی تسلیم نماید و کللهای بی
 رضوان قرب و وصال را رسم دلبری و آداب عشوه گیری
 تلقین مینماید و سرار حقایق برشت یاق بیان عشق مخید
 و دقایق رموز و رقایق انرا در صدر عشاق و دبعه میکند
 بضمی عنایت در این ساعت فرموده که روح القدس بجا
 حسرت میرد قطره را امواج بحری داده و دره را طرا از خوشید
 عنایت نموده الطاف بمقامی رسیده که جمل قصد نافه

مسک نموده و خفاش در مقابل آفتاب مقرر کنید و مردگان
 بنفخه حیات از قورجه مبعوث نموده و جانها را بر صدر
 علم منزل داده و ظالمان را بر سر از عدل محل معین نموده
 و عالم هستی بجمع این غیایات حاکم گشته تا کی اثر این
 غیایت غیبی در خاکدان تراپی ظاهر شود و تشنگان
 از پافا داده را بگوثر زلال محبوب رسانند و مکتگان صحرای
 بعد نیستی را بسراق قرب وستی معشوق فائز گردانند
 و در ارض قلوب که این مهربانی قدس انبات نماید و از
 ریاض نفوس که شقایقهای حقایق غیبی بگنجد باری
 پنجهان سدره عشق در سینای جت مشعل شده که با جانی
 بیان فسرده کرده و یا اتمام پذیرد عطش این حوت را بجای
 نشاند و این سمندر ناری بسند و نار روی یار مقرر کنید
 پس ای برادر سراج رود و در مشکاة قلب بدین حکمت
 را فروز و بزجاج عقل خنطش نما تا تصدیهای نفس مشرکه آن
 خاموش بگردد و از نور باز نماند و کذک نور نماند

سما را بسپان من انوار شمس الحکمه و العرفان ليطمن تعجب
قلک و تكون من الذين طار و اما حسنه الايقان في
بوار حجه ربهم الرحمن و قوله حسنه ليطر علاقه ابن الانسان
في السما ميگر مايد بعد از کوف شمس معارف اليه و
بحکم احکام مشبته و خوف قر علم که مرني عباد است
انعدام اعلام هدايت و فلاح و ظلمت صبح صدق و صلاح
ظاهر شود علامت ابن الانسان در آسمان و مقصود از
سما سما ظاهر است که قريب ظهور ان فلک سموت
معدلت و جريان فلک هدايت بر بحر عظمت در آسمان
بخجی بحسب ظاهر پيدا ميشود که بشر است خلق سموات را
بطهوران نيسر اعظم و بچنين در آسمان معنی بخجی ظاهر
ميشود که بشر است اهل ارض را بان فخر اقوام اکرم و اين دو
علامت در سما ظاهره و سما باطنه قبل از ظهور مربي
ظاهر شده چنانچه شنیده اند از جمله خلیل الرحمن که قبل از
ظهور آنحضرت فرود خوانی دید و گفته را خواست اخبار